

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی آیات 115 به بعد سوره بقره در مورد عصیان حضرت آدم(ع)

بعد از بیان و بررسی آیات دال بر عصمت در قرآن کریم، نوبت به بررسی برخی از آیاتی می‌رسد که نسبت عصیان به انبیاء داده شده است؛ و باید ببینیم جمع بین این آیات و آیات گذشته به چه صورتی است؟ مهمترین این آیات در قضیه حضرت آدم(ع) علی نبینا و آله و علیه السلام است.

قرآن کریم قضیه حضرت آدم را در شش سوره بیان فرموده، یکی در سوره بقره، دوم در سوره اعراف، سوم در سوره حجر، چهارم در سوره اسراء، پنجم در سوره کهف، و ششم آیات 115 به بعد سوره طه است؛ و نسبت عصیان در سوره طه ذکر شده است. (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا) قبلاً با آدم عهد کردیم، اما این که مراد چي بوده و چي هست؟ اختلاف است. عمدتاً گفته‌اند مراد از این عهد، همین است که خداوند فرمود از شجره ممنوعه تناول نکنید.

«فَنَسَى» در اینجا به معنای تَرَكَ است؛ به معنای نسیان از روی غفلت نیست؛ نسیان فراموشی از روی توجه است. این تعبیر در بین عرب و غیر عرب وجود دارد که گاه گفته می‌شود فلان شخص قرار شد این کار را انجام بدهد اما فراموش کرد و انجام نداد. معنایش این است که عمداً ترك کرد؛ نسی در اینجا نیز به همین معناست. ما با آدم عهد کردیم که او ترك کرد وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا ما يك عزمي، یعنی يك اراده‌ي محكمي در ترك معصيت در مورد آدم نیافتیم. وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا دو احتمال دارد؛ یکی اینکه در آدم تصمیم بر ترك معصيت نیافتیم؛ و دوم عكس این معناست، یعنی ما عزمي بر انجام معصيت در آدم پیدا نکردیم؛ اگر معنای دوم باشد، مدحی برای آدم است؛ یعنی درست است که آدم عهد ما را ترك کرد، اما يك اراده‌اي بر مخالفت با خدا، اراده‌ي محكم در او نبود؛ می‌شود لم نجد له عزمًا علی المعصية. اما احتمال اول اقرب و أظهر است؛ یعنی لم نجد له عزمًا علی ترك المعصية.

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى * فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا تُخْرِجْكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى): خدای تبارک و تعالی به آدم فرمود: شیطان دشمن تو و دشمن زوجه‌ی توست، در قضیه‌ی سجده‌ی ملائکه نسبت به آدم شیطنت و عداوت شیطان نسبت به آدم عملی شد، آدم هم متوجه شد که تمام ملائکه سجده کردند جز شیطان، و آدم هم می‌دانست که شیطان دشمن اوست، اما خدای تبارک و تعالی بر این مطلب تأکید می‌کند؛ اصلاً عداوت شیطان از سجده نکردن شروع شد، و بعد هم قسم خورد که بندگان خدا را گمراه می‌کند. نکته‌ای که وجود دارد - که این نکات برای بعد که می‌خواهیم جواب از اشکال را بدهیم، مهم است - این است که شیطان که طریق و سبب برای عصیان است، از همان عالم کارش شروع شد؛ نه اینکه بعد از هبوط آدم و بعد از اینکه آدم روی زمین آمد، دشمنی‌اش شروع شده باشد و آن وقت مسئله‌ی فریب شیطان خوردن و گناه کردن و اینها مطرح باشد. شیطان از همان لحظه که سجده نکرد، نافرمانی کرد، کارش آغاز شد؛ کارش فریب

دادن، منحرف کردن، افراد را به مخالفت با خدا وادار کردن است؛ خدا هم همان جا قبل از مخالفت آدم فرمود إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ و لِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجُكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ مواظب باشید که شما دو نفر را از بهشت بیرون نکند؛ اما آیا مراد از جنت، جنتی است که محصول اعمال انسان است؟

جنتی که بعد از این دنیا می‌خواهد محقق بشود؛ که خروج از آنجا معنا ندارد. لذا، برخی بر حسب بعضی از روایات، می‌گویند مراد از جنت، باغ خیلی سرسبزی بوده، یا مربوط به همین دنیا بوده یا در آسمان‌ها بوده، و در آن باغ، آدم حضور داشته است. خدا به آدم فرمود: اگر از این بهشت بیرون بروید، به زحمت می‌افتی، زحمتش چیست؟ آیه‌ی بعد این را معنا می‌کند که (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى) اگر در این جنت باشی، گرسنه نمی‌شوی، عریان نمی‌شوی؛ (وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى) تشنه نمی‌شوی و خورشید و حرارت خورشید تو را اذیت نمی‌کند که وَلَا تَضْحَى شاهدهی است بر اینکه این جنت دنیوی نیست؛ چون جنت دنیوی مادون شمس است و حرارت خورشید او را می‌گیرد؛ جنت این بوده که نور داشته، اما حرارت شمس او را اذیت نمی‌کرده است.

در آیه بعد می‌فرماید: (فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ) شیطان او را وسوسه کرد؛ و در بعضی از آیات دارد (فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهُ)؛ اما اینجا تعبیر «وسوسه» دارد؛ معنای اصلی وسوسه در لغت، آهسته صحبت کردن است آنهم با ظاهر خیرخواهی، دوستی و نفع؛ کسی می‌آید به دیگری می‌گوید اگر بروی در فلان شهر، آنجا امکانات بیشتر است، زندگی راحتی خواهی داشت؛ اینها را تعبیر به وسوسه می‌کنند. در اینجا تعبیر به «وسوسه» دارد و در سوره‌ی مبارکه‌ی بقره «أَزَلَّ» دارد.

اما وسوسه‌ی شیطان این بود که (قَالَ يَادُمُ هَلْ أَتَاكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٌ لَّكَ لَا يَبْلَى) آیا تو را راهنمایی کنم بر اینکه اگر از درختی بخوری، جاویدان هستی و حکومتی پیدا می‌کنی که اصلاً کهنه نمی‌شود؟ (فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَتُهُمْ)؛ "سوئه" به عورت می‌گویند؛ عورت محل ناخوشایند را می‌گویند که تعیین پیدا کرده بر عورت مرد و زن؛ عرب محلّ زشت یا ناخوشایند را "سوئه" می‌گوید. (وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ) از همان برگ‌های بهشت خودشان را پوشاندند. اما شاهد ما این قسمت آیه است که می‌فرماید: (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) خدا می‌فرماید: آدم پروردگارش را عصیان کرد.

بیان معنای «غوی»

بعضی از مفسرین گفتند: "غوی" با ضلالت مترادف است؛ اما واقع این است که "غوی" ضدّ رشد است و به معنای ضلالت و گمراهی نیست. در بسیاری از ترجمه‌ها نوشته شده که گمراه شد؛ در حالی که "غوی" ضدّ رشد است؛ رشد یعنی اینکه انسان مقصودی دارد، اگر به وسیله‌ی شیئی بخواهد به آن مقصود برسد، و برسد، می‌گویند رشد؛ و اگر به آن مقصود نرسد، می‌گویند "غوی".

اگر انسان می‌خواهد به یک درختی، به یک باغی برسد، فکر می‌کند راه رسیدن به آن فلان چیز است و آن راه را می‌رود و بعد می‌بیند که فقط به یک بیابانی رسید، اینجا "غوی" است. "غوی" ضدّ رشد است؛ هرچند که بعضی‌ها مثل فخر رازی می‌گویند "غوی" و "ضلالت" مترادف با یکدیگر است، اما مترادف نیست. (ثُمَّ أَجْتَبَا رَبَّهُ) بعد از این عصیان، خدا او را اختیار کرد (فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى) آدم توبه کرد قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا ۚ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۚ فَأَمَّا بَايْتُنَا مِمَّنْ هُتِى فَمَنْ أَتْبَعَ هُتَاى فَلََا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى).

پاسخ‌های داده شده در مورد عصیان حضرت آدم(ع)

بحث در این است که در این آیات شریفه به آدم نسبت عصیان داده شده است؛ آدم معصیت خدا کرد. گفتیم نسیان یعنی "ترك"، و این مشکلی ندارد؛ اما نسبت عصیان را چگونه باید مطرح کنیم؟ چند نظریه در این زمینه وجود دارد.

نظر اول: بر حسب آنچه که مفسرین بیان کردند، کتب آسمانی، همین کتب محرّفه (تورات و انجیل) و کسانی که شارحین مهم این کتاب‌ها هستند، گفته‌اند آدم اساساً با این وسوسه‌ی شیطان دنبال این بود که جای خدا بنشیند و مسئله‌ی آدم را يك معصیت کبیره‌ی معمولی تفسیر نکردند؛

در کلمات آنها آمده که مسئله‌ی آدم يك ترك اولی و گناه صغیره و حتی يك گناه کبیره‌ی معمولی نبوده، بلکه گناهی بسیار بالاتر از این گناه‌ها بوده؛ این کلامی است که راجع به قضیه‌ی حضرت آدم در تورات و انجیل مطرح شده است.

نظر دوم: در کتب اهل سنت، بسیاری از اهل سنت گفتند: بله، آدم معصیت کرده، معصیت کبیره هم کرده است؛ لیکن گروه دیگری از اینها می‌گویند - نظر سوم آدم معصیت صغیره مرتکب شده است؛

اما نظر چهارم: در تفاسیر شیعی غالباً گفته شده که چون برهان عقلی و نقلی داریم بر اینکه انبیاء معصوم از گناه هستند، یا باید تفصیل بدهیم و بگوئیم معصیت آدم قبل از نبوت بوده، بعد که به نبوت رسید، دیگر معصیت نکرده است؛ که فخر رازی هم از اهل سنت اصرار بر همین نظریه دارد؛

نظریه‌ی پنجم این است که گفتند عصیان آدم ترك اولی بوده که بسیاری از مفسرین شیعه روی مسئله‌ی ترك اولی نظر دارند. ترك اولی را توضیح می‌دهیم که مقصود چیست؟ اما اجمالاً این است که اولی این بود که آدم این را ترك کند؛ اما مرتکب حرام نشده است.

نظریه‌ی ششم که مثل مرحوم علامه (رضوان الله علیه) و تلامذه‌ی ایشان بر آن اصرار دارند، این است که اصلاً این نهی، نهی مولوی نبوده، بلکه نهی ارشادی بوده است؛ و مسئله‌ی معصیت در جایی است که امر و نهی مولوی وجود داشته باشد. نظریه‌ی هفتم: گفتند از اول بنا بوده که آدم هبوط کند و بیاید روی زمین، لکن خداوند تبارک و تعالی برای اینکه آدم دفعه‌تاً نمی‌توانست این کار را انجام بدهد و با این مشکلات مواجه شود، او را در این مرحله‌ی آزمایشی قرار داد که بعد از اینکه از این مرحله عبور کرد، آمادگی تحمل مشکلات در روی زمین را داشته باشد. مسئله‌ی آزمایشی بودن را مطرح کردند. پس، این هفت نظریه مجموعاً در اینجا وجود دارد.

بررسی نظریه اهل سنت

ما مطلب را از نظریه‌ی اهل سنت شروع می‌کنیم که فخر رازی می‌گوید: «فمن الناس من تمسك بهذا في صدور الكبيرة عنه من وجهين» گفتند دو دلیل داریم بر اینکه آدم مرتکب گناه شد، آن هم مرتکب گناه کبیره شد، دلیل اول عنوان عاصی است؛ می‌گویند «عاصي اسمٌ للذم فلا ينطلق إلا على صاحب الكبيرة» عاصی فقط بر صاحب کبیره استعمال و اطلاق می‌شود و دلیلش هم این است که آیه‌ی شریفه‌ی (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ) مضمونش این است که در آیات دیگر قرآن آمده وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ كَسِي که خدا و رسول را عصیان کند، و تعدّي کند حدود خدا را، در آتش داخل می‌شود و خلود دارد؛ از آن طرف این مقدمه را هم ضمیمه می‌کنند و می‌گویند: به کسی صاحب کبیره می‌گوئیم که بر فعلی که انجام می‌دهد عقاب شود.

آدم(ع) فعلی را انجام داده و خداوند برای این فعل عقابی را معین فرموده که اخراج از بهشت است، افتادن در مشکلات و دردسر

است، و عنوان عاصي بر آدم اطلاق شده است؛ همه اينها شاهد است بر اينكه فعلي را كه آدم انجام داد، عنوان معصيت دارد.

مناقشه در نظريه اهل سنت

اينجا جوابهاي مختلفی داده شده است؛ يكي اين است كه گفتند عصيان به مخالفت و ترك واجب اختصاص ندارد، بلكه در جايي هم كه ترك امر مستحب است نيز به عصيان تعبير مي‌شود؛ از كتب لغت شاهد آوردند، در لغت - من لسان العرب ابن منظور را ديدم - مي‌گويد: «عصى العبد ربه إذا خالف أمره» وقتي با امر رب مخالفت كند، آن وقت مي‌گويند امر استحبابي و وجوبي داريم؛ مي‌گويند آدم اولي بود كه از اين شجره نخورد و حالا كه خورد، با امر خدا مخالفت كرده و عنوان عصيان هم بر او صدق مي‌كند؛ اما اين عصياني نيست كه در مورد گناه باشد، تا چه رسد به گناه كبيره.

عصيان يعني مخالفت با امر، خواه آن امر، امر وجوبي باشد و خواه امر استحبابي باشد. به نظر مي‌رسد اين جواب درست نيست. اولاً بر مخالفت امر استحبابي عقاب مترتب نمي‌شود؛ توبه لازم ندارد. اگر كسي با يك امر استحبابي مخالفت كرد، اين عقاب و توبه لازم ندارد.

يك روايت عجيبه هم در توبه‌ي آدم است كه از پيامبر اكرم (ص) رسيده مبني بر آنكه «لو جمع بكاء أهل الدنيا إلى بكاء داود كان بكاء أكثر» گريه‌ي اهل دنيا را يك طرف بگذارند و گريه‌ي داود را يك طرف، گريه‌ي داود بيشتر است، «ولو جمع كل ذلك إلى بكاء نوح لكان بكاء نوح أكثر» اگر همه اينها را جمع كنند و با بكاء نوح مقايسه كنند، بكاء نوح بيشتر است. «وإنما سمى نوحاً لنوحه على نفسه» چون او بر خود نياحت گريه و زاري مي‌كرد، به نوح ناميده شد. «و لو جمع كل ذلك إلى بكاء آدم لكان بكاء آدم على خطيئته أكثر» ولي گريه آدم بر خطاي خودش از همه اينها بيشتر است. آن وقت در دنباله‌ي همين روايت يا روايت ديگري آمده كه مي‌گويد آدم به حدّي گريه كرد كه «أوحى الله تعالى إليه وأمره و أن يقول».

من اينجا داخل پرانتز عرض كنم و يك نکته‌ي اخلاقي هم استفاده كنيم؛ ما گاه با يك قطره اشك و يك شب‌زنده‌داري و يك روزه و... فكر مي‌كنيم خيلي براي توبه كار كرديم؛ اگر انسان اينها را ببيند، مي‌فهمد كه نبايد به اعمال خودش مغرور شود؛ نه اينكه بخواهم بگويم ارزشي هم ندارد؛ رواياتي هم داريم كه يك قطره اشك از خوف خدا چه آثاري دارد؛ اما نبايد به اين اعمال كم مغرور شويم. اگر انسان عمري را بگريد براي اينكه نظر خدا را به خودش جلب كند، باز هم كم است؛ باز هم بايد بگوئيم چيزي نيست.

يك روايتي را چندي پيش مي‌ديدم، كسي هست به نام طاووس الفقيه (يك راوي است) كه مي‌گويد ديدم امام سجاد (عليه السلام) از مغرب تا اذان صبح طواف كرد، طواف تمام مي‌شد، نماز طواف را مي‌خواند و دوباره شروع به طواف مي‌كرد؛ مي‌گويد به حدّي استغفار مي‌كرد و زياد نياحه مي‌كرد و اشك مي‌ريخت كه از حال رفت و افتاد؛ من سر حضرت را گذاشتم روي پاي خودم، و بعد از اينكه حضرت به هوش آمد، اولين جمله‌اي كه فرمود اين بود كه «من اشغلي عن ذكر ربي» و دو مرتبه شروع كرد به ذكر خدا. راوي مي‌گويد به حضرت عرض كردم: شما كه پدري حسين بن علي و مادري فاطمه زهرا و جدّ رسول خدا و اميرالمؤمنين (عليهم السلام) است، چرا اينقدر نسبت به استغفار و طلب مغفرت، اين همه با شدّت و حدّت از خدا مي‌خواهيد؟ حضرت فرمود: ملاك در طاعت، عمل انسان است؛ ولو اينكه فرزند رسول خدا باشد، ولو اينكه عبد حبشي باشد؛ و ملاك در جهنم، دوري از خداست، هرچند كه از قریش باشد؛ سپس اين آيه‌ي شريفه را خواند كه **(فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ)**. مي‌خواهم عرض كنم ببينيد حضرت آدم چقدر گريه كرده و اگر خدا به ما توفيق بدهد و اين قدم اول را برداريم كه انسان در دل شب دو سه دقيقه‌اي بنشيند، واقعاً از خوف خدا اشك بريزد، چيزي نيست و صفر است.

نباید يك وقت مغرور بشويد، اگر تمام شب را هم اشك ريختي؛ باز بدان كم است. و جريان حضرت آدم يادمان باشد. بكاء آدم به

حدّی زیاد شد که خدا وحی فرمود که آدم بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ عَمِلْتَ سُوءاً وَظَلَمْتَ نَفْسِي فَاعْفُ رَحْمَةً لِي إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ» یا در بعضی از تعابیر دارد که بگوید «فَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ فَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

برخی هم می‌گویند آن کلماتی که قرآن می‌فرماید (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ ۖ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) مراد این کلمات است. بیان و عرض ما این است که اگر آدم با یک امر استحبابی مخالفت کرده، دنبالش این گریه‌ها و این توبه، و این عقوبت برای چیست؟ نمی‌شود گفت که مخالفت با امر استحبابی شده. و در بعضی از کتب بزرگان معاصر هم وجود دارد که می‌گویند عصیان مخالفت با امر است؛ اعم از این است که معصیت باشد یا نه؟ عجیب این است که تعبیرشان این است که اعم از این است که معصیت در مورد حرام است باشد یا نباشد؟ شکی نیست که عصیان در جایی است که منعی وجود دارد؛ حال، آیا در منع ارشادی هم می‌توانیم بگوئیم عصیان است یا نه؟ ان شاء الله به آن می‌رسیم.

اما اینکه بگوئیم ماده‌ی عصیان حتی مخالفت با امر استحبابی را شامل می‌شود، این چنین نیست. این اولاً. ثانیاً اگر چنین است، چرا خداوند «عَصِي» را فقط به آدم نسبت داد «مَا مِنْ نَبِيٍّ فَتَرَكَ أَمراً مَمْدُوحاً» بالأخره اینطور نیست که همه پیامبران ما تمام مستحبات را انجام داده باشند؛ حتی این حرف را در مورد پیامبر خودمان هم نمی‌توانیم بزنیم؛ ما می‌گوئیم پیامبر مکروه انجام نداده، اما اینکه تمام مستحبات را انجام داده، چنین نیست. اگر مخالفت با امر استحبابی مصداق برای عصیان است، لازمه‌اش این است که همه‌ی انبیاء عاصی باشند؛ چون پیغمبری نیست که امر استحبابی را ترک نکرده باشد. در حالی که می‌بینیم در اینجا خدا می‌فرماید (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ ۖ فَغَوَى). بنابراین، این مطلب را باید کنار بگذارید که عصیان در مورد امر استحبابی هم می‌آید. این مطلب، مطلب درستی نیست.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.